

جمهوری اسلامی ماندنی است اگر... جمهوری اسلامی رفتنی است اگر...

امپریالیست‌های «شرق و غرب» استفاده می‌کنند. اما امپریالیست‌ها نیز به این رژیم به‌عنوان یک مهره برای رقابت‌های درونی‌شان نگاه کرده و استفاده می‌کنند. یک روز، حامی‌اش می‌شوند و روز دیگر می‌توانند مانند یک کالای تاریخ مصرف سرآمده، به دور بیندازنش. اما حتی تصمیم آنان در مورد این رژیم، در نهایت وابسته به آن است که جدال میان توده‌های مردمی که حاضر به تحمل این رژیم نیستند و این رژیم، چگونه پیش برود.

جمهوری اسلامی هنوز ذخایری دارد. اما مهم‌ترین ذخیره آن، ضعف‌های جبهه مبارزات مردم است. یک جمعیت چند میلیونی به‌شدت ناراضی در این جامعه هست که جمهوری اسلامی را مطلقاً غیر قابل تحمل می‌داند. همان جمعیتی که روی تیغه بُرنده بیکاری، فقر و محرومیت، زن و فرودست بودن، غیر فارس بودن نشسته است؛ اما این جمعیت چند میلیونی به‌لحاظ سیاسی و به‌لحاظ سازمانی از هم گسیخته و پراکنده است.

جمهوری اسلامی را می‌توان به‌دست مردم و برای مردم سرنگون کرد اگر...

جمهوری اسلامی رفتنی است اگر این نقاط ضعف سیاسی و سازمانی را درست تشخیص دهیم و به‌طور عاجل برای برطرف کردن‌شان، تلاش و مبارزه کنیم.

نقطه ضعف سیاسی را باید با عمومیت بخشیدن به مطالبات کلیه قشرهای جامعه برطرف کنیم. همه باید برای همه مبارزه کنند. امروز و تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، هفت مطالبه که تحت عنوان «هفت توقف» فشرده شده است، می‌تواند چنین نقشی را بازی کند و به خواست «مرگ پر جمهوری اسلامی» محتوایی ببخشد که منافع اکثریت مردم در آن است:

توقف قوانین شریعت و نابودی دولت دینی. توقف رژیم فاشیستی نظامی/امنیتی و استبداد سیاسی. توقف حجاب اجباری و ستم بر زن. توقف جنگ‌های ارتجاعی. توقف فقر، بیکاری و آوارگی. توقف ستم‌گری ملی علیه ملل غیر فارس. توقف روند نابودی محیط زیست.

همه باید برای همه مبارزه کنند به چه معناست؟ به‌معنای آن است که کارگران و کامیون‌داران اعتصابی، نمی‌توانند نسبت به اعدام زندانیان سیاسی در کردستان و سرکوب زنانی که حجاب از سر برمی‌دارند، بی‌تفاوت باشند یا سکوت اختیار کنند. به‌معنای آن است که زنانی که به حجاب اجباری اعتراض می‌کنند نمی‌توانند نسبت به آلام کودکان زباله‌گرد و جنایت‌های سپاه قدس در سوریه بی‌تفاوت باشند و سکوت اختیار کنند. به‌معنای آن است که معترضین به ریزگردها در اهواز نمی‌توانند نسبت به مبارزات زنان، به اعتصاب عمومی در کردستان، به اعتصاب کارگران هفت‌تپه بی‌تفاوت باشند و هنگام اعتراض به جنایت‌های رژیم در نابودی محیط زیست باید جنایت‌هایش در قتل کولبران و تحمیل فقر به مردم بلوچستان را به میان بکشند. به‌معنای آن است که وقتی مردم کردستان علیه تبهکاری‌های رژیم اعتصاب عمومی می‌کنند، باید تریبون کارگران هفت‌تپه و معترض به فقر و محرومیت حاشیه‌نشینان مشهد هم باشند. به‌معنای آن است که همگی باید

جمهوری اسلامی، لخت و عریان است. اکثریت مردم از آن بیزارند. از اقتصادش و بلایی که به سر همه آورده، از سیاستش که به‌جز فریب و سر کار گذاشتن نبوده، از ایدئولوژی دینی و احکام «امر به معروف و نهی از منکرش»، از مناسک محرم و مداحان انگل‌صفتی که خصلت‌نمای این رژیم‌اند، از فساد و اختلاس و دزدی‌های مقامات و صاحب‌منصبان حکومتی. این بیزاری را مردم به شکل‌های مختلف نشان می‌دهند. حتی پایه‌های رژیم پر از تردید هستند و آخوندهایش با لباس میدل در اماکن عمومی رفت‌وآمد می‌کنند. تضادهای درونی‌اش، به‌حدی است که افشاگری از یکدیگر و تسویه‌حساب‌های درونی‌شان ابعادی کم‌سابقه به خود گرفته است. فشارهای بین‌المللی و تهدیدات امپریالیسم آمریکا نیز در چنین شرایط از هم گسیخته‌گی داخلی، اوج گرفته است.

با این وصف، جمهوری اسلامی، زیر فشار این عوامل به‌طور خود به خودی، سرنگون نخواهد شد. اگر به واقعیت آن‌طور که واقعا هست نگاه کنیم، یعنی با نگاهی علمی مساله را بررسی کنیم، می‌توانیم ببینیم که رژیم هنوز پشتوانه‌هایی دارد و امکان‌ش هست که تلاش‌هایش برای بیرون آمدن از بحران بود و نبود فعلی به نتیجه برسد و بر عمر آن بیفزاید.

در دی ماه سال گذشته، توده‌های مردم از مرز ابراز بیزاری گذشتند و شورشی کردند که مانند جریان هوای تازه‌ای، سرنزدگی و شادابی به میان جامعه آورد. خواست آن روشن بیان شد: مرگ بر جمهوری اسلامی! از آن پس، کامیون‌داران، مالباختگان، زنان، کارگران، دست‌فروشان، دایما در حال اعتراض‌اند. اعتراضاتی که در مرداد، یک‌جا جمع شده و چند شب، خاطره دی ماه را زنده کرد. بدون روحیه شورش‌گرانه در میان مردم و تقویت عزم آنان برای کوبیدن سر جمهوری اسلامی به سنگ، جمهوری اسلامی هرگز سرنگون نخواهد شد. اما اشتباه است اگر فکر کنیم رژیم جمهوری اسلامی صرفاً با این نوع مبارزات سرنگون خواهد شد. زیرا جمهوری اسلامی سازمان‌یافته است. بله، از درون پاره‌پاره است اما نهاد و ساختاری به نام دولت دارد که همه نیروهای گریز از مرکز درونیش را منسجم می‌کند و به‌حرکت درمی‌آورد. جمهوری اسلامی، هر روز فکر شده و سازمان‌یافته عمل می‌کند تا شورش و مبارزات مردم را خنثی کند. بله، جمهوری اسلامی زیر فشار بین‌المللی است و حتی قدرتمندترین امپریالیسم دنیا یعنی آمریکا، سرنگونی جمهوری اسلامی را هدف گرفته است. حتی این روزها از زبان بسیاری می‌شنویم که می‌گویند: «پس از اجرای تحریم‌های نفتی در آبان ماه، کار جمهوری اسلامی تمام است». اما این فقط یک امید واهی است و علتش نداشتن درک علمی از تمام عواملی است که صحنه ایران و جهان را امروز شکل داده است. رژیم جمهوری اسلامی یکی از کارآمدترین رژیم‌های ارتجاعی سرکوبگر در منطقه پراشوب خاورمیانه است و قدرت‌های امپریالیستی عموماً خواهان حفظ چنین رژیم‌هایی هستند. امروز، خاورمیانه و به‌ویژه ایران میدان رقابت میان قدرت‌های امپریالیستی است. جمهوری اسلامی به رقابت میان قدرت‌های امپریالیستی، به‌عنوان شانس و ذخیره‌ای برای بقای خود می‌نگرد. جمهوری اسلامی برای ماندگاری از شکاف میان

جمهوری اسلامی ...

مراسم و مناسک مذهبی جمهوری اسلامی را تحریم کنند و مانع از آن شوند که رژیم، فضای جامعه را با دین‌مداری به گروگان بگیرد و آن را به سپری برای پوشاندن جنایت‌هایش تبدیل کند. به یک کلام، همه باید برای همه و همه چیز مبارزه کنند. «ما همه با هم هستیم» هنگامی واقعیت پیدا می‌کند که دارای این شالودهٔ سیاسی بشود. هنگامی که این هفت توقف به مطالبهٔ همگانی تبدیل شود، آن‌گاه جامعه آگاه می‌شود که سرنگونی جمهوری اسلامی برای چه کسانی و برای چه باید باشد.

ضعف سازمانی را در شرایطی که با یک رژیم امنیتی سرکوبگر و بی‌رحم مواجه هستیم چگونه باید برطرف کرد؟ در همه جا، در محله، محل کار و مدرسه افرادی که به یکدیگر اعتماد دارند باید هسته‌های مخفی چندنفره تشکیل دهند. ضرورت اعتماد داشتن، یک واقعیت است و مردم برای متشکل شدن نیازمند این اعتماد هستند. جنبش توده‌ای را نمی‌توان از دید دستگاه امنیتی و سرکوب رژیم مخفی کرد اما هسته‌هایی که آن را تداوم بخشیده و گسترش می‌دهند و به آن انسجام و محتوای سیاسی ضروری را تزریق می‌کنند، می‌توان و باید از دید دستگاه سرکوب مخفی کرد. این هسته‌ها می‌توانند با صد تدبیر و هزار طریق با هسته‌ها و محافل مورد اعتماد در شهرهای گوناگون شبکه‌بندی کنند. شبکه‌های مجازی هرگز نمی‌توانند جایگزین تشکیل هسته‌ها و محافل مخفی و مرتبط کردن این‌ها به طریقی مطمئن شوند. هنگامی که این گونه سازماندهی به عادت در هر محل کار، هر محل زندگی تبدیل شود، آن‌گاه همین محافل و هسته‌های کوچک می‌توانند تداوم اعتراضات و هماهنگی و سراسری کردن آن‌ها را محقق کنند.

وظیفهٔ کمونیست‌ها در قبال جنبش توده‌ها، پاسخ به این دو چالش است. همراه و هم‌زمان با این نوع دخالت‌گری و کمک به برطرف کردن این دو ضعف در جنبش توده‌ای، فعالین کمونیست هنگام تبلیغ و ترویج حول «هفت توقف» باید روشن کنند فقط با یک انقلاب واقعی یعنی انقلاب کمونیستی می‌توان این مطالبات هفت‌گانه را عملی کرد. «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران» سندی از «حزب کمونیست ایران- م ل م» ضرورت و امکان و نقشه راه چنین انقلابی را ترسیم کرده است. این سند باید به‌طور دائم به میان مردم برده شود. بخش مهمی از محتوای این سند می‌گوید که انقلاب واقعی یک رشته تغییرات جزئی در داخل این سیستم نیست بلکه به‌معنای سرنگون کردن این سیستم است و این کار نیازمند شکست دادن نیروهای مسلح ستم و سرکوب رژیم حاکم است. بدون این کار هرگز نمی‌توان یک جامعه کاملاً نوین براساس اقتصاد و سیاست بنیاداً متفاوت ساخت. نکتهٔ مهم دیگر این است که افشاگری و یا به‌راه انداختن مقاومت و مبارزه حول «هفت توقف» باید شامل فراخوان دادن به توده‌های مبارز برای پیوستن به صفوف ما و تبدیل شدن به سازمان‌دهندگان آگاه انقلاب و رزمندگان راه‌رهایی بشر باشد. نیروهای سازمان‌یافته انقلاب هرچه بیشتر باشند، به‌همان نسبت بیشتر می‌توانیم بر صحنه جامعه تأثیر بگذاریم و جنبش‌هایی برای انجام یک انقلاب واقعی که بساط این نظام ستمگر و ارتجاعی را در هم می‌کوبد، به‌راه بیندازیم. **حرف ما با توده‌های مبارزی که در خیابان‌ها هستند این است.**

وظیفهٔ سازمانی فعالین کمونیست، در کمک به برطرف کردن ضعف سازمانی در جنبش توده‌ای، خاتمه نمی‌یابد. درواقع، مهم‌ترین وظیفهٔ سازمانی فعالین کمونیست ایجاد هسته‌های کمونیستی است. بدون وجود چنین هسته‌هایی در سراسر ایران و میان قشرهای مختلف مردم (کارگران، دانشجویان، زنان، معلمین، حاشیه‌نشینان، ملل تحت ستم و...) که مجهز به علم کمونیسم نوین هستند، پیچ و خم‌های راه ساختن جنبش‌هایی برای انقلاب واقعی را می‌شناسند و مرتباً مهارت و دانش خود و فوت و فن مبارزه با نیروهای سرکوب و دستگاه اطلاعاتی رژیم را در این راه ارتقا می‌دهند، نه تنها صحبتی از سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی نمی‌توان کرد بلکه حتی تداوم مبارزات جاری را نیز نمی‌توان حفظ کرد؛ زیرا فقط با وجود چنین هسته‌های رهبری‌کننده است که می‌توان در هر دور از مبارزه به جمع‌بندی از قوت و ضعف‌ها پرداخته و با رویکردی استراتژیک، نقشه‌های تاکتیکی جدید برای ادامهٔ مبارزه و ارتقای مبارزه به سطوح بالاتر و درگیر کردن توده‌های بیشتر ترسیم کرد و درست در زمان و مکانی که رژیم انتظارش را ندارد، او را به مصاف گرفته و مبارزه را گسترش داد.

امروز، هیئت حاکمه در بحرانی جدی است و برای بخش‌های بزرگی از جامعه دستگاه خشونت و سرکوبش آبروبخته شده و ماهیت نامشروع آن عیان شده است. اما جمهوری اسلامی هنوز امیدوار است که توده‌های مردم را به دنباله‌روی از این یا آن جناح مجبور کند. نیروهای ارتجاعی خارج از قدرت سیاسی نیز به‌شدت در تلاشند تا توده‌های مردم را سیاهی‌لشکر سیاست‌ها و برنامه‌های ارتجاعی خود کنند. این خطر بزرگی است که فقط با فعالیت‌های محتوایی که در بالا گفتیم، می‌توان مانع از آن شد. به‌همان نسبت که بر تعداد مردمی که حاضر و مصمم هستند برای سرنگون کردن این سیستم و ایجاد یک جامعه و حکومت نوین متشکل شده و هرگونه فداکاری کنند، از چنین خطری کاسته خواهد شد و راه برای رفتن جمهوری اسلامی از پایین و توسط توده‌های میلیونی مردم، گشوده خواهد شد. ■

«آتش»

«هفت توقف بر بستر مبارزه علیه دشمنان داخلی و خارجی مردم»

۱- توقف قوانین شریعت و نابودی دولت دینی

ادغام دین و دولت، جنایت است و دین‌مداری از زشت‌ترین خصلت‌های جمهوری اسلامی است. سرکوب و تحقیر زنان و آل‌جی‌بی‌تی‌ها، ادیان و گرایش‌های مختلف اعتقادی و مسلکی مانند اهل سنت، بهاییان، دراویش، یارسانان و غیره و ضدیت با علم که از قوانین شریعت و ماهیت مذهبی دولت سرمایه‌داری دین‌مدار در ایران برمی‌خیزد باید متوقف شود. توده‌های مردم نیاز به جسارت طرح شعار واژگون کردن حکومت و قانون شریعت و نهادهای اقتصادی-دینی مثل آستان قدس رضوی یا مؤسسات تبلیغاتی ارتجاعی مذهبی را دارند.

۲- توقف رژیم فاشیستی نظامی/امنیتی و استبداد سیاسی

مجموعهٔ دین‌مداری و نظامی/امنیتی بودن از رژیم جمهوری اسلامی یک رژیم استبدادی فاشیستی می‌سازد. حکومت نظامی/امنیتی باید لغو شود.

۳- توقف حجاب اجباری و ستم بر زن

حکومت دینی زن را برده کرده و حجاب اجباری نشانهٔ آن است. هیچکس بدون الغای فرودستی زن نسبت به مرد، رها نخواهد شد. مبارزه برای برابری زن و مرد، مبارزه همه مردان و زنان است. حجاب اجباری، قوانین زن ستیز شریعت و به‌طور کلی همهٔ اشکال ستم بر زن باید متوقف شوند.

۴- توقف جنگ‌های ارتجاعی

شرکت جمهوری اسلامی در درگیری‌های سیاسی و جنگ‌های نظامی سوریه، عراق، لبنان و یمن برای محکم کردن رژیم خودش، تقویت سلطه‌اش بر مردم ایران و فریب آن‌ها و معامله با امپریالیست‌ها است. دخالت و جنگ‌افروزی‌های جمهوری اسلامی در منطقه باید متوقف شوند.

۵- توقف فقر، بیکاری و آوارگی

کار و مسکن یعنی حق حیات. تهاجم جمهوری اسلامی به حق حیات را نباید تحمل کرد. تمام ثروت‌های انباشت شده در دست بنیادها، مؤسسات اعتباری و بانک‌ها و شرکت‌های متعدد آخوندی و سپاهی و دولتی و خصوصی از آن مردم و نتیجه کار و زحمت آن‌ها است. روی دیگر سکهٔ اختلاس‌ها و دزدی‌های جناح‌ها و شخصیت‌های مختلف حکومت، فقر و گرسنگی بخش‌های زیادی از مردم، محرومیت کودکان کار از تحصیل و ورشکستگی و فلاکت است. فقر، گرسنگی، بیکاری و آوارگی مردم تهیدست باید متوقف شود.

۶- توقف ستمگری ملی علیه ملل غیر فارس

سرکوب، تبعیض و ستم علیه ملل غیر فارس ساکن در ایران شامل ترک‌ها، کردها، ترکمن‌ها، عرب‌ها، بلوچ‌ها، افغانستانی‌ها و برتری سیستماتیک ملت و فرهنگ و زبان فارسی بر سایر ملل و فرهنگ‌ها باید متوقف شود.

۷- توقف روند نابودی محیط زیست

علت نابودی محیط زیست در نظام سرمایه‌داری، خود کارکرد این نظام است و قانون «گسترش بیاب یا بمیر» که ناشی از آناشستی تولید و رقابت سرمایه‌های رقیب است. سرمایه‌داری مستغلات دولتی و سپاهی و خصوصی دست در دست سرمایه‌داری امپریالیستی، بی‌وقفه جنگل‌ها، ساحل دریاها و زمین‌های کشاورزی را بلعیده و محیط زیست را به‌طرز غیر قابل ترمیم نابود می‌کند. در رأس این فعالیت‌های اقتصادی ویرانگر، خود خامنه‌ای و سپاه پاسداران و آخوندهای نمایندهٔ ولی فقیه قرار دارند. دست همهٔ این‌ها باید از طبیعت ایران و محیط زیست کوتاه شود. ■

«آتش»

جنایتهایی از سر استیصال!

ملی را منکر می‌شود. کشور ایران زندان ملل است و ستمگری ملی یک رکن مهم این رژیم است و تاوقتی که طبقات استثمارگر در قدرت هستند شاهد چنین جنایاتی خواهیم بود.

کردستان و توده‌های مردم کرد، تاریخا و خصوصا در چهل سال گذشته به دلیل مبارزه علیه جمهوری اسلامی، بیشترین سرکوب و کشتار را متحمل شده است. جنبش انقلابی در کردستان از تجربه غنی مبارزاتی برخوردار بوده و هست. خلق کرد مبارزه متشکل و رزمنده را در توشه خود دارد و می‌تواند در سرنگونی جمهوری اسلامی پرچمدار انقلاب در ایران باشد. کردستان تنها منطقه‌ای بود که طی حاکمیت این رژیم سر تسلیم فرو نیآورد و امروز این منطقه کماکان می‌تواند نقش مهمی در مبارزه سراسری مردم ایران داشته باشد. مردم کل کشور باید فعالانه از مبارزات مردم کردستان و حق تعیین سرنوشت برای همه ملیت‌های تحت ستم حمایت کنند و باید از نگاه و برخورد شوینستی که توسط دولت از زمان رضا شاه شکل رسمی به خود گرفت، گسست کنند. رژیم جمهوری اسلامی و هیچ یک از مخالفان آن که وابسته به قدرت‌های بزرگ امپریالیستی هستند، هرگز قادر به محو و از میان بردن ستمگری ملی علیه ملل غیر فارس در ایران نخواهند بود. دولت طبقات استثمارگر در ایران، فقط برسلسله مراتب طبقاتی

بنا نشده است بلکه براساس برتری ملت فارس و ستمدیدی ملی غیر فارس (و امروز ستمدیدی مهاجرین افغانستانی) نیز بنا شده است. ساختار ستمگری ملی، صرفا با تغییر رژیمی که این ساختار را اداره می‌کند و متکی بر آن است از بین نخواهد رفت؛ همان‌گونه که با تغییر رژیم شاه به جمهوری اسلامی نیز از بین نرفت. رژیم‌ها تغییر می‌کنند، سلطنتی/آریایی به سلطنتی/ولایت فقیهی اسلامی تبدیل می‌شوند، اما دولت و ساختارهای طبقاتی و اجتماعی در فقدان یک انقلاب واقعی، دست‌نخورده باقی می‌ماند و بهره‌کشی و ستم بر اکثریت مردم توسط اقلیت صاحبان قدرت که دسترنج اکثریت جامعه را به مالکیت خصوصی خود تبدیل کرده‌اند، تداوم پیدا می‌کند.

طرح‌ها و نقشه‌های وحشیانه رژیم نباید بی‌پاسخ بماند. همه کسانی که افق انقلاب پیش رویشان است و برای جامعه نوینی مبارزه می‌کنند باید نبردهایی را در دستور کار خود قرار دهند که قهر انقلابی سازمان‌یافته برای تسویه حساب کامل با مرتجعین اسلامی در آن لحاظ شده باشد. این نظام ارتجاعی باید سرنگون شود و به جای آن جامعه‌ای نوین و انقلابی، فارغ از ستم و استثمار بنا گذاشته شود. مردم، فارغ از این‌که متعلق به کدام ملت هستند، باید از یک استراتژی واحد برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برپایی یک جمهوری سوسیالیستی نوین و پیشروی به سوی کمونیسم در سراسر جهان و پایان دادن بر دهشت‌های سرمایه‌داری و امپریالیسم، مذهب و جنگ، مبارزه متحدی را به‌پیش ببرند. بدون شک در این راه یاد آن عزیزانی که علیه این رژیم ستمگر مبارزه کردند و جان شیرین‌شان را برای بنای یک نظام عادلانه شایسته کل بشر از دست دادند، همیشه با ما همراه است. در پایان، بار دیگر باید تاکید کرد که آینده از آن مردمی است که از خیز برداشتن برای جهش‌های بلند به‌سوی رهایی، هراس ندارند. ■

بارین میراویسی

هفده شهریور، روز اعدام رامین حسین‌پناهی، زانیار و لقمان مرادی، همیشه در خاطرمان خواهد ماند. همان‌طور که روز اعدام ریحانه جباری، شیرین علم‌هولی، احسان فتاحیان و فرزاد کمانگرها و... را از یاد نخواهیم برد، و روزی که آن سه جوان بلوچ در سکوت و بی‌خبری بر سر دار شدند، و روز مرگ شریف باجور که کشته شد، و روزی که ستار بهشتی زیر شکنجه جان باخت و دهه شصت و روزهای داغ تابستان ۶۷. ما همه روزهای سال را از بر خواهیم کرد تا یادمان بماند که دولت سرمایه و دین چگونه همدست شدند و گلوی شورش و رهایی و آزادی را بردند و یادمان بماند که چگونه این حکومت با خون‌ریزی و کشتار و جنایت خود را تثبیت و برقرار کرد.

دست‌های دایه آمنه، دایه شریفه و مادر لقمان مرادی را می‌فشاریم و با بی‌قراری‌هایشان، بی‌قرار می‌شویم و اشک می‌ریزیم ولی شانه‌به‌شانه‌شان می‌ایستیم و همان‌طور که دایه آمنه گفت، فریاد می‌زنیم که هیچ‌کس نمی‌تواند ما را ساکت کند. دشمن فکر می‌کند که می‌تواند ما را مرعوب کند تا از مبارزه دست برداریم. ما خشم و غم‌مان را به آگاهی، شورش و انگیزه برای مبارزه تا به آخر با دشمن تبدیل می‌کنیم. برای ما مرگ هر ستاره، آغاز سپیده صبح و روشنائی است.

این رژیم، حق مجازات کسی را ندارد و خودش باید محاکمه شود. باید جوابگوی اعدام‌ها، شکنجه‌ها، تجاوزها و کشتارها باشد. باید به صدای بلند و رسا به این حکومت فهماند عزیزانی که اعدام شدند حتی اگر معتقد به مبارزه مسلحانه بوده‌اند و فعالیت‌هایی را در این راه سازمان داده بودند، کارشان برحق بوده است. چراکه متشکل شدن حق مردم است. کاربرد قهر توسط مردم در برابر رژیمی که تا به دندان مسلح است، نه‌تنها عادلانه است بلکه باید مورد حمایت همه قرار بگیرد. بحث‌های مبارزه بدون خشونت و گل در برابر گلوله در مقابل حکومت دار و اعدام و ترور کاربرد واقعی ندارد. تنها کسانی واقعا مخالف قهر ضد انقلابی هستند که از قهر عادلانه حمایت کنند. پاسخ قهر و سرکوب سازمان‌یافته دولتی باید قهر انقلابی و سازمان‌یافته مردم باشد. اما آتش این قهر باید راهگشای یک انقلاب راستین و بنای جامعه‌ای عاری از هر گونه ستم و بهره‌کشی و تبعیض باشد.

در شرایطی که اقتصاد ایران فروپاشیده و بحران سیاسی از داخل و خارج، دامن جمهوری اسلامی را گرفته، اعدام این سه نفر و همزمان با آن حمله به مقر دو حزب کردستانی در عراق تنها نشانه استیصال حکومتی است که به‌خوبی می‌داند جامعه ایران در شرایط کنونی، آتش زیر خاکستر است و هر جرعه کوچکی آن را شعله‌ور می‌کند و با این جنایت، سیاست پیشگیرانه مرعوب کردن را در پیش گرفت تا زهر چشمی از مردم عاصی و معترض بگیرد و آن‌ها را به سکوت و انفعال مجبور کند.

ایران یک کشور سرمایه‌داری تحت سلطه امپریالیسم و چندملیتی است. ملل مختلف در ایران تحت یک دولت مرکزی و شرایط نابرابری و تبعیض و سلطه‌جویی ملت غالب (فارس) زندگی می‌کنند. ایدئولوژی مسلط بر دولت، آمیخته‌ای از برتری‌جویی مذهبی شیعه بر پیروان سایر مذاهب و ناسیونالیسم برتری‌جویانه ایرانی-فارسی است که وجود ستم ملی و خواسته‌های عادلانه

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس

و آثار هنری نگارشی به پخش «آتش» به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-atah.blospot.com

کردستان مبارزه و سرکوب و ضرورت مبارزه برای رهایی نوع بشر!

نسبت دادند که آشکارا دروغ بود همه می دانند که آن دو پسر عمو به خاطر فعالیت های سیاسی پدر زانیار اعدام شدند که ماه گذشته به دست مزدوران رژیم در کردستان عراق ترور شد. اعدام های فرزندان خلق با اعتصاب عمومی یک پارچه شهرهای کردستان و کرمانشاه و آذربایجان شرقی پاسخ گرفت.

مبارزات پیگیرانه فعالین سیاسی و صنفی جریانات مختلف در کردستان، مایه دلگرمی مبارزین سیاسی سایر نقاط ایران می باشد اما این جنبش دچار مشکل قدیمی رفرمیسم و ناسیونالیسم است. مبارزه برای تخفیف معضلات و آسیب های اجتماعی مانند اعتیاد و یا کمک به ارتقای فرهنگ در پاک نگاه داشتن محیط زیست و یا مطالبه رفع تبعیض علیه ملت کرد و یا مبارزه با ساخت بی رویه سدها و اعتراض به ستم بر زنان و همه آن چه که حزب ما در غالب هفت توقف دسته بندی کرده، تماما امری برحق است اما نیاستی هدفی در خود و برای خود باشد و به این توهم دامن بزند که بدون انقلاب می توان به این معضلات خاتمه داد. بسیاری از فعالین می گویند که در شرایط وحشیانه سرکوب رژیم نمی توانیم از انقلاب حرف بزنیم و یا بگوییم که کمونیسم راه دگرگونی و هدف انقلاب است. مشکل، تنها اختناق و سرکوب حکومتی نیست بلکه ناشی از نوع نگاه و رویکرد به ایجاد تغییر و تحول در جامعه است. ما مرتبا می بینیم که بسیاری از فعالین رفرمیست مطالبات گوناگونی را در تبلیغات و صحبت های خود عنوان می کنند. مثلا بسیاری می گویند که تحریم بد است و جمهوری سلامی بایستی از جنگ های منطقی دست بردارد و یا باید محیط زیست را نجات داد و یا قوانین ضد زن را از میان برد و یا دستمزدها بایستی مطابق تورم افزایش پیدا کند و غیره. اما گرایش رفرمیستی به نوعی به این توهمات دامن می زند که گویا در چارچوب سیستم حاکم می توان ستم ها و استثمار و بی عدالتی در جامعه را خاتمه داد. ما با تخفیف دردهای عدیده موجود در جامعه مخالف نیستیم اما به صراحت می گوئیم که تنها راه خاتمه دادن و ریشه کن کردن مصائب جامعه، سرنگونی جمهوری اسلامی و از میان بردن نظام سرمایه داری در ایران و جهان و انقلاب سوسیالیستی نوین است. رفرمیسم مایوس از انقلاب، آن چه را که ملموس و شدنی به نظر می آید طلب می کند. رفرمیسم، غالبا با اکونومیسم همراه است. اکونومیسم، روش و رویکردی است که ادعا دارد آگاهی طبقاتی نه از راه تبیین و تحلیل ستم ها و آموختن روش و رویکرد علمی به توده های مردم بلکه صرفا از شمردن ستم ها و آسیب ها در جریان مبارزات خود به خودی مردم به دست می آید. تبلیغ و ترویج انقلاب و به پیش گرفتن رویکرد استراتژیک به انقلاب، مورد پسند رفرمیست ها نیست.

در سال های اخیر در کردستان یک قشر میانی شکل گرفته و تأثیرات معینی بر جنبش برای تغییرات رادیکال ایجاد کرده است. رفرمیسم چه به شکل گرایش مبارزه برای اصلاحات قسمی و یا آن چه اخیرا از جانب برخی نیروها به عنوان دمکراتیزه کردن سیستم از آن یاد می شود، چه به شکل افتادن در بی راهه شرکت در انتخابات های گوناگون حکومتی، گرایشات این قشر میانی است که از یک انقلاب واقعی هراسان است. در حالی که راه نجات خودش نیز در چنین انقلابی است.

در کردستان، دست در دست مشکل پیش گفته عمدتا از ستم بر مردم کرد صحبت می شود. تاریخا بعد از این که کردستان توسط امپریالیست ها به چند قسمت تقسیم شد حاکمین گوناگون چه در ایران و چه در سوریه و ترکیه یا عراق بر ملت کرد ستم می کردند. اما ستمی که بر مردم کرد روا داشته می شود جدا از ستم بر سایر ملت ها نیست. در ایران بر ملت بلوچ و عرب و ترک نیز ستم و تبعیض روا داشته می شود. البته در کردستان، مردم سالهاست به شکل سازمان یافته علیه ستم ملی مبارزه می کنند و حکومت هم به شکل ویژه تلاش می کند تا مقاومت سازمان یافته جریانات

ما با رژیمی طرف هستیم که طی چهل سال حاکمیت ارتجاعی اش با بی رحمی تمام کشور را به فقر و فلاکت رسانده، یک پای مهم جنگ های ارتجاعی در منطقه شده است، میلیون ها جوان را تحقیر می کند، در حال نابودی محیط زیست است، به زنان به عنوان نیمی از بشریت ستم روا می دارد و با نیروهای سرکوبگر و ارتجاعی اش هر صدای معترض و نقدی را در نقطه خفه می کند. همه این ستم ها و رویدادها حاصل کارکرد نظام سرمایه داری-امپریالیستی است که این رژیم این سیستم را در ایران نمایندگی می کند.

تابستان ۹۷ کردستان از یک طرف شاهد مبارزه فعالین سیاسی و توده مردم و از طرف دیگر شاهد سرکوب بی رحمانه حکومت بود. مبارزین در عرصه های مختلف محیط زیست، دفاع از زندانیان سیاسی و علیه اعدام و دفاع از حقوق پایه ای مردم و افشای جنایات رژیم در زندان ها فعال بودند. در واقعه ای، چهار تن از فعالین محیط زیست در مریوان در آتش سوزی مشکوک جنک های اطراف مریوان در جریان کمک رسانی برای خاموش کردن آتش جان باختند. سپاه آشکارا در خاموش کردن آتش کوتاهی کرده بود.

در گوشه ای دیگر از کردستان در شهر سنندج زمانی که قصد رژیم برای اعدام رامین حسین پناهی قریب الوقوع به نظر می آمد ده ها نفر از فعالین مبارزه علیه اعدام و دفاع از حقوق زندانیان سیاسی و حقوق بشر با اقدامات مختلف همچون تجمع در مقابل زندان و سر زدن به خانواده رامین حسین پناهی مبارزه را به پیش بردند. پاسخ حکومت فاشیستی دینی به مبارزات بی وقفه مردم به کارگیری سدها نفر از ماموران مخفی و نیروهای ضد شورش بر علیه مردم و دستگیری و محاکمه چند دقیقه ای فعالین و در موارد بسیاری شکنجه و آزار آن ها به "جرم" واهی تروریسم و همکاری با سازمان های مسلح و غیره بود. در یک واقعه دیگر حدود یک ماه پیش یکی از تکان دهنده ترین موارد سرکوب فاشیستی اتفاق افتاد.

در جریان مبارزات مردم سنندج در دی ماه ۹۶ مامورین جمهوری اسلامی، سارو قهرمانی و کیانوش زندی را دستگیر و سپس تحت شکنجه به قتل رساندند. اخیرا با گذشت چندین ماه از این قتل ها به دنبال قتل عمد دکتر پزشکی قانونی سنندج، گوشه هایی دیگر از جنایات رژیم در کردستان فاش شد. معلوم شد که ماجرای قتل دکتر اقلیمی در ارتباط با قتل و شکنجه و تجاوز در زندان های حکومت بوده است. ماجرا بدین صورت بوده که در جریان معاینه اجساد چند نفر در پزشکی قانونی سنندج، دکتر اقلیمی در برگه تشخیص پزشکی قانونی در مورد مرگ چند زندانی سیاسی علت مرگ را شکنجه و قتل اعلام و در یک مورد در ارتباط با مرگ یک زن می نویسد که تجاوز هم رخ داده. بدین خاطر، مامورین اطلاعات جنایت کار جمهوری اسلامی که هیچ شرف و وجدانی ندارند به سراغ دکتر اقلیمی رفته و از او می خواهند که موارد تجاوز و قتل در زندان را از برگه تشخیص پزشکی قانونی پاک کند. دکتر اقلیمی از آن کار سر باز می زند و به خاطر تهدیدات مکرر مامورین اطلاعاتی از سنندج فرار می کند. متاسفانه بعد از چندی به خانه اش برمی گردد. از آن جاکه خانه تحت نظر بوده چند تن از مامورین وارد خانه می شوند و بعد از یک درگیری او را از طبقه چهارم آپارتمان به پایین پرت می کنند. در اثر این اقدام، استخوان های او می شکنند و به بیمارستان منتقل می شود. اما جنایتکاران جمهوری اسلامی در بیمارستان با تزریق آمپول هوا او را می کشند.

آخرین مورد وحشیگری جمهوری اسلامی، اعدام رامین حسین پناهی و زانیار و لقمان مرادی بود. اعدام هایی از سر استیصال. در مورد این اعدام ها آن قدر پشتیبانی سراسری و همدردی مردم در سراسر ایران بالا بود که حکومت سراسیمه برنامه ای تلویزیونی به نام شانتاژ را از کانال سه تلویزیون پخش کرد. برنامه ای سراسر دروغ که تنها با تبلیغات گوبلز وزیر تبلیغات رژیم فاشیستی هیتلر قابل مقایسه بود که می گفت دروغ، هر چه بزرگ تر باشد قابل قبول تر می شود. در این برنامه، اتهام دروغین ترور در مریوان را به زانیار و لقمان

است. یک دلیل این امر، تسلط روابط خانوادگی سنتی در جامعه کردستان است که به شدت مردسالارانه است. یک دلیل دیگر، شاید حضور بیشتر جریان‌ات مرتجع بنیادگرای مذهبی در سال‌های اخیر در کردستان باشد. در جامعه کردستان، زن مجرد و یا بیوه و یا جدانشده از همسر به‌خاطر دید سنتی حاکم بر جامعه تحقیر می‌شود. در مبارزات مردم کرد علیه ستمگری‌های جمهوری اسلامی، مبارزه علیه حجاب اجباری جایگاه ضروری خود را پیدا نکرده است. درحالی‌که همان سیستمی که بر ستمگری ملی استوار است، ستم بر زن نیز از ستون‌های اصلی حفظ قدرتش است.

مبارزین فعال در کردستان بایستی رفرمیسم و ناسیونالیسم و مردسالاری را نقد ریشه‌ای کنند، علیه کلیه ستم‌هایی که بر مردم سراسر ایران وارد می‌شود مبارزه کنند، علم کمونیسم را بیاموزند و انترناسیونالیسم و برابری کامل زن و مرد و انقلاب سوسیالیستی نوین را تبلیغ کنند. باید توده‌های مردم در سراسر کشور علیه سیاست‌های سرکوب و ستم بر توده‌های کرد مبارزه کنند و اجازه ندهند که این رژیم جنایت‌کار با بی‌رحمی فرزندان مبارز مردم را به قتلگاه ببرد. تنها در این صورت است که نیروی عظیم توده‌های مردم از هر ملیت و جنسیتی، متحد و یک‌پارچه قادر به واژگون کردن این نظام ضد مردمی و سازماندهی یک نظام واقعا انقلابی و مدافع منافع اکثریت مردم، خواهد شد. ■

کاوه اردلان

مختلف کردستانی را که در بسیاری اوقات شکل مسلحانه به خود گرفته را به کمک ارتش و سپاه و سایر نیروهای سرکوبگر در هم بشکند. اما مبارزین فعال در کردستان به‌نوعی حساب ملت کرد را از مبارزات سایر اقشار و طبقات مردم در ایران جدا می‌کنند و دلیلش نگاه ناسیونالیستی به امر مبارزه انقلابی است. این درست است که در میان مردم سایر مناطق نیز نوعی محلی‌گرایی و معطوف کردن مبارزه به یک مساله خاص وجود دارد اما باید به این مساله به‌شکل صحیح برخورد کرد. این وظیفه ما به‌عنوان کمونیست‌های انقلابی است که به‌شکل صحیح، ریشه تضادهای موجود و در این مورد مشخص ناسیونالیسم از یک‌طرف و از طرف دیگر برخوردهای تحقیرآمیز علیه ملت‌های دیگر را برای مردم توضیح دهیم. ما بایستی مردم را تشویق کنیم که براساس منافع مشترک و پایه‌ای و با بینش انترناسیونالیستی متحد شوند. تنها در این صورت است که نیروی بالقوه مردم می‌تواند بالفعل شود.

مردم کرد به‌خصوص اقشار زحمتکش کرد مانند کولبران و کارگران می‌توانند نقش مهمی در انقلاب بازی کنند به‌شرط آن‌که نه فقط برای رهایی از ستم بر ملت کرد بلکه برای انقلاب و رهایی نوع بشر مبارزه کنند.

یک مشکل دیگر، کم شدن نقش زنان در مبارزات مردم کردستان

گزیده‌ای از مصاحبه نشریه آتش با رفیق لقمان ویسی درباره زندگی، فعالیت‌ها و مرگ زنده‌یاد شریف باجور

فرزند زریبار و شلر



کرد... ما بیش از یک دهه است که با گسترش سیاست‌های هویتی در عرصه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی رویرو هستیم. این گرایش‌ها معتقدند فعالین یک عرصه فقط فعال همان عرصه هستند و مثلاً شما اگر در زمینه محیط زیست فعال هستید، هویت سیاسی‌تان باید این فعال محیط زیست بودن بشود... مسأله‌ای که به اعتقاد ما نادرست است و تبعات سیاسی بدی دارد. آیا شریف و دوستانش مسأله محیط زیست را هویت خود می‌دانستند یا فعال اجتماعی و سیاسی بودند که در حوزه‌های مختلف فعالیت می‌کردند؟

رفیق لقمان ویسی) باید بگویم سال‌ها فعالیت در حوزه‌های مختلف اجتماعی و مبارزاتی، شریف باجور را به این نتیجه رسانده بود که تفکیک و انفکاک جنبش‌ها از هم نمی‌تواند راه به جایی ببرد و تضادی را حل کند... مثلاً... جنبش زنان اگر خود را فقط در حصار دیدگاه‌های فمینیستی و بورژوا دمکراتیک محدود کند و به مسأله سایر جنبش‌های اجتماعی و مسأله انقلاب سیاسی و اجتماعی کمونیستی و سوسیالیستی نپردازد، نمی‌تواند به جایی برسد که مسأله ستم بر زن را از بین برده و ریشه‌کن کند. همین مساله در مورد جنبش محیط زیست هم صادق است. انواع این ستم‌ها و فجایعی که علیه مردم در ایران و سراسر جهان اعمال می‌شوند یک منشأ و ریشه واحد دارند و آن هم حاکمیت یک سیستم استثمارگر و سرکوبگر است که باید همه جانبه از بین برود و ریشه‌کن شود... ■

پانوش:

۱. برای دریافت متن کامل این مصاحبه به سایت www.cpimlm.com رجوع کنید

مرگ دردناک زنده‌یادان شریف باجور، امید کهنه‌پوشی، محمد پژوهی و رحمت حکیمی‌نیا در تاریخ سوم شهریور ۱۳۹۷ و در جریان خاموش کردن آتش‌سوزی جنگل‌های منطقه پیله و سلسی شهرستان مریوان نمونه دیگری از ناتوانی دولت جمهوری اسلامی در مواجهه با مشکلات زیست محیطی و همچنین عزم و تلاش مردم برای جلوگیری از روند فزاینده تخریب محیط زیست بود. جانبختن شریف و دیگر دوستانش به شکل‌گیری یک حرکت اعتراضی علیه جمهوری اسلامی منجر شد... ازسوی دیگر، برخی از جریان‌ات ناسیونالیست کردستان کوشیدند از مرگ حماسی شریف و دوستانش به‌عنوان تریبونی برای تبلیغ و ترویج خط ناسیونالیستی‌شان استفاده کنند. به همین علت، تصمیم گرفتیم با رفیق لقمان ویسی از فعالین چپ جنبش معلمان کردستان و ایران مصاحبه‌ای در این مورد داشته باشیم... ۱

سوال)... نقش افراد مبارزی مثل شریف باجور و رفقاییش و دیگر فعالین محیط زیست در ایران و جهان دارای اهمیت است. شما این مسئله و فعالیت چنین افرادی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ ...

رفیق لقمان ویسی) به طور کلی، جامعه کردستان هم مانند دیگر جوامع امروزی، یک جامعه طبقاتی است و همین مساله باعث شده که جنبش‌های اجتماعی مختلف با خاستگاه‌های مختلف در آن فعالیت داشته باشند... شریف باجور یکی از فعالین شهر مریوان بود که به نظر من نمی‌شود شخصیت و فعالیت‌هایش را حتی در چهارچوب یک فعال زیست محیطی محدود کرد. شریف کسی بود که در زلزله‌های مختلف در ایران از زلزله رودبار و منجیل تا زلزله سرپل ذهاب و ثلاث باباجانی فعال و پیگیر بود. در حوزه محیط زیست هم شریف و دوستانش هر کجا آتش‌سوزی اتفاق می‌افتاد و زیست‌بوم حیوانات به خطر می‌افتاد در صحنه حضور داشتند و فعالیت می‌کردند... ۱

سوال) در جواب به سوال اول نکته مهمی را مطرح کردید که شریف باجور را نمی‌توان فقط در چهارچوب فعالین محیط زیست محدود

رضا شاه و تشکیل دولت متمرکز نیمه‌مستعمراتی در ایران

بخش پنجم: خانه‌ای از شن و مه

درباره‌الگوی توسعه رضا شاهی

تحت سلطه امپریالیسم، در این بخش فقط به مقایسه توسعه رضاخانی با توسعه مائوئیستی به صورت بسیار فشرده و خلاصه می‌پردازیم.

ویژگی‌های برنامه توسعه رضاخانی

مجموعه اقداماتی که رضا شاه از سال‌های وزارت جنگی و بعد نخست‌وزیری و سپس پادشاهی‌اش در مورد ساختن واحداث نهادهای اجرایی و صنعت و زیرساخت‌های اقتصادی انجام داد اساساً چهار ویژگی داشتند: ۱) در خدمت به پروژه دولت متمرکز (۲) بدون برنامه‌ریزی واحد و فاقد توازن و انسجام (۳) تبلیغاتی هزینه‌بر و عموماً ناکارآمد و (۴) تمرکزگرا و تبعیض‌آمیز.

در قسمت سوم این سلسله مقالات گفتیم که هدف اصلی اصلاحات زیرساختی رضا شاه نه خدمت به جامعه و رفع نیازهای مردم بلکه مستحکم کردن و نفوذ دولت متمرکز و نهادهای حافظ آن به‌ویژه ارتش در سراسر کشور بود. الگوی توسعه رضاخانی براساس فوق‌استثمار طبقات کارکن جامعه به‌ویژه دهقانان و کارگران و تحمیل هزینه بر زندگی و معیشت آن‌ها جلو می‌رفت. به‌همین علت در برنامه‌ریزی و اجرای این پروژه‌ها کمتر توجهی به وضعیت اکثریت مردم نمی‌شد. شاخص ارزیابی از نتایج حاصل از هرگونه برنامه توسعه فقط افزایش سرانه درآمد یا نهادهای زیرساختی نیست. نحوه توزیع این درآمد و امکانات در کل جامعه و افزایش رفاه عمومی از مهم‌ترین شاخص‌های ارزیابی از یک توسعه پایدار مردمی است. در قسمت قبل دیدیم که سطح زندگی اکثریت جامعه یعنی دهقانان و کارگران هیچ‌گونه رشدی در دوران رضا شاه نداشت و گرسنگی و ناتوانی از تأمین غذای کافی، مشکل اکثریت روستاییان و کارگران بود. تحلیل شاخص‌ها و آمارهای اقتصادی نشان می‌دهند که تنها طبقات مرفه ساکن تهران و چند شهر دیگر مرکزی و به‌خصوص قشر جدید سرمایه‌داران بوروکرات و فرماندهان ارتش بیشترین نفع را از توسعه رضاخانی بردند.^۴ مبارزه با بی‌سوادی و رشد بهداشت عمومی جایگاه قابل توجهی در این برنامه نداشت و دولت، اساساً نقشی به‌جز نیروی کار ارزان و مجانی و مالیات‌دهنده و تأمین‌کننده هزینه‌های بالای طرح‌های عمرانی مثل راه‌آهن شمال به جنوب برای آن‌ها قائل نبود. دولت در زمینه نوسازی بهداشت و تأسیسات پزشکی، لوله‌کشی آب و فاضلاب شهری (به‌جز آبادان به‌عنوان شهر شرکت نفت)، در سایر مراکز و شهرها ناموفق بود و در روستاها هیچ‌گونه اقدامی صورت نداد. نرخ مرگ و میر کودکان در اثر بیماری‌های ساده بسیار بالا بود و حتی در تهران، شمار پزشکان ثبت‌شده کمتر از ۴۰ نفر بود.^۵ این در حالی است که در چین مائوئیستی اتکا به توده‌های مردم در الگوی توسعه یک اصل بود و با به‌راه انداختن کارزارهای سراسری اجتماعی و فرهنگی آن‌ها را به ایفا کردن نقش‌های کلیدی رهبری، اجرا و هدایت پروژه‌های توسعه دعوت می‌کردند. به‌عنوان نمونه با اتکا به کمپین‌های انقلابی مردمی و با شعار «به خلق خدمت کنید»، کارزارهای پاکسازی شهرها از بیماری‌هایی مثل وبا، مبارزه با اعتیاد، گسترش جنبش بهداشتی عمومی، توسعه خدمات اولیه درمانی از طریق بسیج داوطلبانه پزشکان پابره‌نه و اعزام آن‌ها به دورافتاده‌ترین روستاها و مناطق چین مانند تبت به جریان افتاد.^۶ نرخ مرگ و میر کودکان در چین مائوئیستی در سال‌های دهه ۱۹۶۰ در شهر شانگهای حتی از نیویورک آمریکا کمتر بود.

دیگر ویژگی مدل توسعه رضاخانی این بود که طرح‌ها براساس یک برنامه‌ریزی روشن و واحد صورت نمی‌گرفتند و نمی‌توانستند هم، چنین باشند. آن‌چه که اقتصاد را به‌طور کلی در ایران عصر رضا شاه هدایت می‌کرد، قانون ارزش بود که در دل مناسبات نیمه‌فئودالی و سرمایه‌دارانه وابسته به نظام جهانی امپریالیستی عمل می‌کرد. این ویژگی باعث ضربه‌پذیر شدن اقتصاد ایران و به‌ویژه بخش مالی و بودجه از نوسانات، بحران‌ها و تحولات اقتصادی جهانی، بر در آمد نفت ایران به‌عنوان یک منبع تأمین درآمد‌های دولت، تأثیر گذاشت و دولت مجبور شد برای جبران کسری تراز بودجه، مالیات‌ها و تعرفه‌های دولتی در برخی کالاهای مصرف عمومی مانند قند و جای را افزایش دهد تا بتواند بودجه لازم برای طرح‌های هزینه‌بر و سنگینی مثل راه‌آهن را تأمین کند. به‌عنوان مثال قیمت سیگار تولیدشده در کارخانه جدید دخانیات در ۱۳۱۶ با اعمال انحصار دولتی، پنج برابر سیگاری بود که دولت پیش از تأسیس این کارخانه به بازار عرضه می‌کرد.^۷ یا افزایش نیاز بازارهای جهانی به محصولات اولیه کشاورزی مثل پنبه، توتون، کتیرا، تریاک و خشکبار، باعث افزایش کشاورزی تجاری در ایران شد. درحالی‌که اکثریت مردم ایران عملاً از گرسنگی و کمبود مواد غذایی کافی رنج می‌بردند، سرمایه‌داری بوروکراتیک و سرمایه تجاری برای کسب حداکثر سود به‌سمت

بیشترین تبلیغات طرفداران رضا شاه در مورد عملکرد و «خدمات سازش» مربوط به فعالیت‌های او در احداث و گسترش زیرساخت‌های اولیه توسعه مثل راه‌آهن، جاده‌ها، خیابان‌ها، نهادهای اجرایی و حقوقی و برنامه‌ریزی جدید، صنایع و فعالیت‌هایی از این دست است. این باور حتی در میان چهره‌های غیر سلطنت‌طلب و برخی مبلغین جمهوری اسلامی هم رواج دارد.^۱ پیش از پرداختن مشخص به الگوی توسعه رضاخانی و تبعات آن در تاریخ معاصر ایران، دو نکته را باید در نظر داشت. نخست این‌که این قبیل اقدامات رضا شاه را نمی‌توان در چهارچوب «تدبیر و اراده پولادین» یا ژن خوب «آریایی» او توضیح داد. نگرش علمی (نه تحلیل تخیلی و تبلیغاتی از نوع مستندهای شبکه من و تو) از این برنامه توسعه نشان می‌دهد که باید آن را در یک بستر گسترده منطقه‌ای و جهانی تحلیل کرد که اساساً از یک ضرورت سیاسی یعنی دولت متمرکز و مقتدر مورد حمایت بریتانیا در مقابل اتحاد شوروی و جنبش‌های انقلابی و کمونیستی و ضرورت‌های اقتصادی مرتبط با رشد روابط سرمایه‌داری و نفوذ سرمایه امپریالیستی به کشورهای تحت سلطه مانند ایران ناشی می‌شد. عجیب نیست که تقریباً در همین فاصله زمانی (۱۹۱۷ تا ۱۹۴۵) در بسیاری از کشورهای فئودالی و نیمه‌فئودالی در آسیا و حتی اروپای شرقی و شمالی شاهد عروج شخصیت‌های نظامی-توسعه‌گرایی مانند رضا خان هستیم که ویژگی مشترک همگی شان روحیه خشن استبدادی و ضدیت با شوروی و کمونیست‌ها است. دیکتاتورهای سرکوبگری مثل مانرهایم (Mannerheim-1867-1951) در فنلاند، محمد نادرشاه (1883-1933) در افغانستان، بوریس سوم (1894-1923) در بلغارستان، آتاتورک در ترکیه، پیلسودسکی (Pilsudski-1867-1935) در لهستان، چیان کای شک در چین و غیره. بنابراین اقداماتی از نوع برنامه‌های توسعه رضاخانی حتی قبل از او و با عمق و وسعت بیشتری در چندین کشور منطقه مانند ترکیه، افغانستان، مصر و غیره انجام شد. به‌عنوان مثال درحالی‌که مبلغین رضا شاه او را پیشگام چنین فعالیت‌هایی در منطقه می‌دانند، دانشگاه کابل مدت‌ها پیش از دانشگاه تهران تأسیس شده بود و فعالیت‌های راه‌سازی و توسعه ترکیه مصطفی کمال آتاتورک یا مصر به‌مراتب گسترده‌تر از ایران زیر چکمه‌های رضا خان بود.^۲

نکته دوم این‌که، بیایید تصور کنیم چقدر مضحک است که مثلاً شخصیت یا هفتاد سال دیگر آدم‌هایی باشند که اکبر هاشمی رفسنجانی را به‌خاطر پروژه‌هایی مثل سدسازی، پتروشیمی، دانشگاه آزاد و حتی محمود احمدی‌نژاد را به‌خاطر گسترش موبایل ایرانسل و سانترفیوژهای هسته‌ای و غیره ستایش و تقدیس کنند و بدون توجه به آن‌چه که بر طبقات فرودست مردم و زحمتکش‌ان و بر کل ساختار اقتصادی جامعه گذشت، این قبیل اقدامات آن‌ها را سرآغاز رفاه مردم و آبادانی کشور معرفی کنند! این دقیقاً همان کاری است که امروز از سوی مبلغین و ستایندهان رضا خان با آن روبرویم. واقعیت این است که نتایج حاصل از برنامه توسعه رضاخانی به اضافه اقدامات سیاسی و فرهنگی او مانند ساختن ایدئولوژی دولت-ملت پان‌ایرانیستی و پان‌آریایی، کشف حجاب و غیره (که در بخش‌های بعدی این سلسله مقالات به آن‌ها خواهیم پرداخت) برای ایران نه تنها یک جهش و «منشأ خدمات دوران‌ساز» نبود بلکه سنگ‌بنای نوعی توسعه کج و معوج، ناکارآمد و استثمارگری شد که هم در زمانه خودش هزینه‌های بسیار و فقر و گرسنگی را به دهقانان و زحمتکش‌ان جامعه تحمیل کرد و هم تضادهای عمیق ملی، سیاسی و اجتماعی را به‌وجود آورد که عموماً منشأ تبعات و نتایج منفی شد. در مقابل، ما از الگوی توسعه چین مائوئیستی (۱۹۴۹-۱۹۷۶) دفاع می‌کنیم که پیشرفته‌ترین و موفق‌ترین برنامه توسعه همه‌جانبه و مردم‌محور تجربه‌شده در کشورهای تحت سلطه است. جمهوری خلق چین با رهبری خط مائو توسعه دون در مدت کوتاهی توانست جهش‌های بی‌سابقه تاریخی و بلند در مسیر رهایی تمامی جامعه (و نه یک طبقه، قشر، ملت و محدوده جغرافیایی خاص) را تجربه کند. مائو با به‌کار بردن روش علمی ماتریالیسم دیالکتیک، تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه چین و نیازمندی‌های آن، جمع‌بندی از کاستی‌های الگوی توسعه اتحاد شوروی سال‌های لنین و استالین و اتکا به نیرو و انگیزه توده‌های آگاه تحت رهبری حزب کمونیست، توانست نوعی از توسعه و رشد اقتصادی و اجتماعی را ایجاد کند که هدف آن رفع نیازهای مردم، مبارزه با تبعیض و عقب‌ماندگی اقتصادی و فرهنگی و دگرگونی کیفی و عمیق توده‌ها و جامعه در مسیر انقلاب کمونیستی بود.^۳ امروزه دولت سوسیالیستی نوین با اتکا به سنتز نوین کمونیسم می‌تواند به سطوح بالاتر و موفق‌تری از مدل توسعه چین مائوئیستی دست بیابد، اما صرفاً در مقام مقایسه دو الگوی تقریباً هم‌زمان از دو جامعه عقب‌افتاده

سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی تجاری رفتند و دولت با فروختن زمین‌های دولتی (خالصه‌جات) به آن‌ها به دنبال تأمین منابع مالی بیشتر بود. بنابراین در اصلاحات اقتصادی رضا شاه و برنامه توسعه او، توازن و انسجام میان صنعت و کشاورزی حاکم نبود و تضاد میان این دو بخش و تضاد میان شهر و روستا مدام بیشتر می‌شد. سهم بخش کشاورزی در تولید ناخالص ملی در مقایسه با صنعت و نفت همواره در حال کاهش بود و از ۹۰ درصد در سال ۱۲۷۹ به ۵۰ درصد در ۱۳۱۰ رسید.^۸ همچنین روند غالب بر کشاورزی نه رفع نیازهای غذایی مردم و حرکت به سمت کشاورزی مکانیزه بلکه کشاورزی تجاری و معطوف به صادرات خارجی با حفظ روابط فئودالی و شیوه‌های کهنه تولید کشاورزی بود. اقدام دولت برای فروش زمین‌های دولتی و عملکرد قانون ارزش، باعث گرایش بیشتر سرمایه به سمت عرصه سرمایه‌گذاری در صنایع مصرفی کوچک و زودبازده، زمین و رباخواری بود تا سرمایه‌گذاری در صنایع سنگین و بنیادی.^۹

حال آن‌که در چین مائوئیستی دولت با قطع پیوندهای ساختاری اقتصاد چین به نظام جهانی امپریالیستی، یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده سوسیالیستی را مبنای توسعه‌اش قرار داد. آن‌چه که این اقتصاد و توسعه را هدایت می‌کرد، نه قانون ارزش بلکه سیاست دولت سوسیالیستی برای تأمین نیازهای مردم و حرکت در مسیر نابودی «چهار کلیت» بود. یعنی حرکت در مسیر نابودی کلیت تمایزات و تبعیض‌های طبقاتی، نابودی کلیت شیوه‌های تولیدی استثمارگری که به این تمایزات منجر می‌شوند، نابودی کلیت روابط تولیدی و اجتماعی ستمگرانه ناشی از این شیوه‌های تولید استثمارگری و نابودی کلیت تفکرات کهنه و پوسیده‌ای که از این روابط ستمگرانه و تمایزات دفاع می‌کنند. به همین علت، الگوی توسعه مائوئیستی توانست میان صنعت و کشاورزی یک تعادل سازنده ایجاد کند که در اصل «کشاورزی عنصر اساسی توسعه اقتصادی و صنعت عنصر رهبری‌کننده آن است»^{۱۰} فشرده می‌شد. این اصل برخلاف توسعه اقتصادی و صنعتی معوج و بحران‌زای رضا شاهی، به انسجام و تعادلی منجر شد که هم جهش صنعتی چین و هم خودکفایی و رونق کشاورزی آن را به دنبال داشت. به همین علت، چین مائوئیستی توانست در دهه ۱۹۷۰ مشکل تأمین غذا برای ۸۰۰ میلیون نفر مردم چین را حل کند اما اقتصاد ایران چه در زمان رضا شاه، چه محمد رضا شاه و چه چهل سال سلطه جمهوری اسلامی، هنوز از تأمین غذای کافی برای همه مردم ناتوان است.

یکی دیگر از ویژگی‌های اصلاحات اقتصادی رضا شاه، تمرکز سرمایه‌گذاری‌ها و خدمات بر مناطق مرکزی ایران و به ویژه تهران و تبعیض واضح نسبت به مناطق مرزی، روستاها و مناطق غیر فارس‌نشین بود. این مساله هم از ظن دولت متمرکز و پلیسی رضا شاه نسبت به مناطق مرزی و حاشیه‌ای برمی‌خواست و هم ریشه در ایدئولوژی شوینیسم فارس و پان‌آریایی دولت پهلوی داشت. در حالی که تهران، مازندران (استانی که رضا خان بسیاری از زمین‌های آن را تصاحب کرد)، گیلان، اصفهان و آبدان از بیشترین میزان توسعه صنعتی و راه‌سازی برخوردار شدند، کردستان و بلوچستان هیچ سهمی از توسعه «ایران‌ساز» رضاخانی دریافت نکردند!^{۱۱} این تبعیض سیستماتیک و عاملانه میان مرکز و پیرامون، میراث شومی است که از دوران رضا شاه به دولت محمد رضا شاه و سپس جمهوری اسلامی به ارث رسید و تداوم پیدا کرد. تبعیض و شکافی که به یکی از ستم‌های مهم نظام سرمایه‌داری یعنی ستم ملی، عمق و شدت بیشتر بخشید. اما در الگوی توسعه چین مائوئیستی چه برای جلوگیری از عمق پیدا کردن نابرابری و تبعیض میان شهر و روستا و شهرهای بزرگ و استان‌های پیشرفته با شهرستان‌ها و استان‌های مرزی و چه با هدف جلوگیری از ضربه‌پذیر شدن زیرساخت‌های کشور در مقابل خطر احتمالی حمله امپریالیست‌ها، یک سیاست گسترش صنعت و توسعه در تمامی مناطق کشور و از جمله تبت و استان‌های عقب‌افتاده غربی پیاده و اجرا شد. کاهش فاصله توسعه‌یافتگی و امکانات میان مرکز و مناطق محل زندگی ملل مختلف یکی از شاخص‌های اصلی دولت‌های سوسیالیستی اتحاد شوروی (۱۹۱۷-۱۹۵۶) و چین سوسیالیستی (۱۹۴۹-۱۹۷۶) بود. ■

سیامک صبوری

پانوش:

- ۱- برای مثال به بحث‌های صادق زیباکلام و حسین کمالی استاد دانشگاه کلمبیا در برنامه پراگاری بی‌بی‌سی در مورد رضا شاه نگاه کنید.
- ۲- مقاومت شکننده. نوشته جان فوران ص ۳۵۳
- ۳- در مورد توسعه چین مائوئیستی نگاه کنید به: تاریخ واقعی کمونیسم نوشته ریوموند لوتا - اقتصاد مائوئیستی، مسیر انقلابی به سوی کمونیسم. گروه نویسندگان شانگهای
- ۴- اقتصاد سیاسی ایران. محمد علی همایون کاتوزیان. چاپ چهارم ص ۱۷۹
- ۵- مذاکرات مجلس چهاردهم شورای ملی، دی ۱۳۲۴. به نقل از تاریخ ایران مدرن. آبراهامیان ص ۱۶۷
- ۶- تاریخ واقعی کمونیسم. ریوموند لوتا. چاپ اول ص ۱۰۴
- ۷- تاریخ بیست ساله ایران. حسین مکی. جلد ۶. ص ۱۲۳-۱۲۴
- ۸- مقاومت شکننده. ص ۳۳۳
- ۹- ریشه‌های انقلاب ایران. نیکی کدی ص ۱۵۵
- ۱۰- رجوع کنید به اقتصاد مائوئیستی و مسیر انقلابی به سوی کمونیسم
- ۱۱- سیاست‌های صنعتی در دوران رضا شاه. زهرا صادقی. ص ۷۱

واقعیت کمونیسم چیست؟

باب آواکیان

کمونیسم نوین

علم، استراتژی، رهبری برای یک انقلاب واقعی و یک جامعه بنیادا نوین در مسیر رهایی واقعی

برای رهایی بشریت

از طریق کدام شیوه تولیدی

در شماره پیش، مجتهد اقتصاد/روابط تولیدی را در این ستون بر مبنای فصل اول از کتاب کمونیسم نوین، اثر باب آواکیان آغاز کردیم. این مجتهد را ادامه می‌دهیم.

کشف بزرگ مارکس در مورد شالوده جامعه بشری و دینامیک‌ها (قوای محرکه) تکامل آن، اساس علم کمونیسم است. مارکس نشان داد که انسان‌ها در تولید و بازتولید نیازهای مادی زندگی وارد یک رشته روابط با یکدیگر می‌شوند که آن را «روابط تولیدی» و خصلت و چگونگی برقرار شدن این روابط تولیدی را شیوه تولیدی نامید. شیوه تولیدی، در هر دوره از تکامل جامعه بشری، به تناسب رشد نیروهای تولیدی (رشد مهارت انسان در تولید، رشد فن‌آوری تولید و غیره) تغییر کرده است. روابط تولیدی میان مردم، مانند ظرفی نیروهای تولیدی را در خود جای داده و استفاده از آن‌ها را سازمان می‌دهد. در طول تاریخ، تغییر در نیروهای تولیدی، تغییر در روابط تولیدی/شیوه تولیدی را ضروری کرده است تا این ظرف برای رشد نیروهای تولیدی مناسب شود و تولید ادامه یابد. در صورتی که نیروهای تولیدی تغییر کند اما روابط/شیوه تولیدی تغییر نکند، جامعه به انحطاط رفته و نظام اقتصادی (همان شیوه تولیدی) تبدیل به طناب دار توده‌های مردم می‌شود. مانند شرایطی که امروز در کل جهان با آن مواجهیم. در مقطعی از تاریخ، چند هزار سال پیش از این، روابط تولیدی، تبدیل به روابط تولیدی طبقاتی شد. یعنی، عده‌ای ابزار تولید جامعه را به تملک خصوصی خود در آوردند و بر این مبنای توان کار کردن عده‌ای دیگر را در اختیار گرفته و از آن بهره‌کشی کردند. هم‌زمان با ظهور مالکیت خصوصی و روابط تولیدی طبقاتی، روابط غیر اقتصادی میان مردم نیز تغییر کرد. مثلاً، روابط زن و مرد تغییر کرد و زنان به موقعیت اجتماعی فرودست و تحت سلطه مردان، سقوط کردند. خانواده پدرسالار به وجود آمد و زن و فرزندان به انقیاد شوهر/پدر در آمدند. در عین حال، نهادی به نام «دولت» برای دیکته کردن این روابط تولیدی/اجتماعی طبقاتی، شکل گرفت. مطابق با این تغییرات، در هر عصر افکار و فرهنگ متفاوتی نیز تولید شد. ادیان مختلف به تقدیس مالکیت خصوصی، سلسله مراتب طبقاتی و فرودستی زن پرداختند. واژه‌های تملک بر آدم‌ها، مانند «بچه من»، «زن من» و بالاخره «برده من» از ساخته‌های زبانی همین دوران است. پیش

از آن، «علت» و «ناموس» و «بکارت» جایی در فرهنگ مردم نداشت. واژن همان قدر عادی بود که مثلاً، بینی یا دندان. تفاوت رنگ پوست مردمان مختلف، شاید حیرت و سوال در مورد علت این تفاوت‌ها پیش می‌آورد اما توحش نژادپرستانه تولید نمی‌کرد. ارزش‌گذاری اجتماعی بر روی آدم‌ها اصلاً معنایی نداشت. این خانواده «اصیل» است و آن یکی «نجیب» نیست و از این مهملات هنوز «اختراع» نشده بود. این افکار متعلق به ظهور مالکیت خصوصی و روابط تولیدی طبقاتی است. کشف بزرگ مارکس، انقلابی در تفکر بشر به وجود آورد. اما هنوز اکثریت مردم دنیا از چنین انقلابی بی‌خبرند. همان‌طور که آواکیان می‌گوید، «اکثریت قریب به اتفاق مردم، اصلاً به ذهنشان هم نمی‌رسد که اگر شیوه تولید و توزیعی برای نیازهای مادی وجود نداشت، موجودات انسانی نمی‌توانستند زندگی کنند. نمی‌توانستند بازتولید شوند و نابود می‌شدند.»^۱

توده‌های مردم، رابطه معضلاتی مانند بیکاری و گرانی و فقر را با «اقتصاد» تا حدی درک می‌کنند اما فاقد درکی علمی از چستی «اقتصاد»، چرایی اهمیت آن، قوای محرکه یا تضادهایی که آن را می‌رانند هستند و به خودی خود نمی‌توانند رابطه میان رخدادها و فرآیندهای «غیر اقتصادی» مانند جنگ و نابودی محیط زیست و ستم بر زن و ... را با شیوه تولیدی برقرار کنند. بی‌دلیل نیست که در کتاب کمونیسم نوین، آواکیان به‌طور مکرر تأکید می‌کند که در تحلیل از هر معضل اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه باید پرسید: در چارچوب کدام شیوه تولیدی این معضلات تولید و بازتولید می‌شوند و با کدام شیوه تولیدی می‌توان راه را برای حل ریشه‌های آن‌ها باز کرد؟

هر فعال مبارزات کارگری، باید به این حقیقت اجتماعی عمیقاً فکر کند و توده‌های کارگر را نسبت به آن آگاه کند. اما مبارزینی که باید این وظیفه را برعهده بگیرند، اغلب اوقات، عکس آن را انجام می‌دهند. حتا کسانی که خود را رهبران و فعالین احزاب چپ و کمونیست می‌دانند، هنگامی که صحبت از معضل اقتصادی جامعه می‌کنند، معمولاً فقط رابطه میان کارگر و سرمایه‌دار را در «بازار کار» (شرایط اشتغال، دستمزد، فقدان حق سندیکا و حق چانه‌زنی بر سر فروش نیروی کار) می‌بینند و با وجود «مارکسیست» دانستن خود کاری به این واقعیت ندارند که شیوه تولیدی سرمایه‌داری بنا به کارکرد و منطق بنیادین خود، نه تنها بیکاری و دستمزد پایین و محرومیت کارگران از حقوق اولیه سیاسی و بحران‌های مکرر اقتصادی را تولید می‌کند بلکه طبق همان منطق و کارکرد بنیادین، معضلات دیگر جامعه را هم تولید می‌کند.

«در چارچوب کدام شیوه تولیدی» صرفاً یک سوال تئوریک نیست بلکه ارتباط مستقیمی با پراتیک دارد. دیدن سرچشمه‌های مشترک بیکاری و سرکوب کارگران با تمام معضلات اجتماعی دیگر جامعه، در مقابل مبارزات کارگری ضرورت مهمی را پیش می‌گذارد و آن این است که کارگران معترض و اعتراضی باید علاوه بر اعتراض علیه اجحاف و ظلمی که به خودشان می‌شود، به حجاب اجباری، به نابود شدن سیستم و بلوچستان به خاطر بی‌آبی و توفان شن، به خشک شدن مزارع کشاورزان ورزنده، به اعدام جوانان کردستان، به دستگیری و حبس دانشجویان، به شرکت جمهوری اسلامی در جنایت‌های جنگی منطقه‌ای اعتراض کنند و به یک کلام، مدعی‌العموم باشند! زیرا معضلات اجتماعی که بر شمرده‌ایم، جملگی حلقه‌های زنجیر اسارت کل جامعه و مشخصاً خود پرولتاریا هستند. مهمتر این‌که، موضوع «کدام شیوه تولیدی» مسئله انقلاب کمونیستی را به‌عنوان تنها راه نجات کارگران و دیگر ستمدیدگان جامعه و لاجرم مسئله «نقشه راه» دست یافتن به آن را پیش می‌کشد. رفیق آواکیان تأکید می‌کند: «وقتی که با مسائل جامعه درگیر می‌شوید، به ستم‌های مختلف می‌پردازید یا با هر چیزی که احساس می‌کنید باید تغییر کند روبرو می‌شوید، اساسی‌ترین سوال این است که کدام شیوه تولید چارچوب همه این‌ها را تعیین می‌کند؟ پایه و اساس تغییر و نحوه تغییر را کدام شیوه تولید تعیین می‌کند؟ کدام شیوه تولید است که چارچوب و محدوده‌های نهایی این تغییر را تعیین می‌کند؟»^۲

آواکیان، چنین رویکردی را به‌طور مشخص در رابطه با مسئله ستم بر زن به‌کار می‌برد و بخش «از طریق کدام شیوه تولیدی» کتاب کمونیسم نوین را با طرح انتقاد مهمی شروع می‌کند. وی می‌گوید، هیچ‌کس به سوال پایه‌ای که وی در مقاله مهمی طرح کرد، نپرداخته است.^۳ مقاله مورد بحث با این نکته شروع می‌شود: «در چارچوب کدام شیوه تولیدی به هر معضل اجتماعی می‌پردازیم». آواکیان می‌پرسد: آیا این سیستم می‌تواند ستم بر زنان را از بین ببرد یا بدون ستم بر زنان به‌پیش رود؟ به یک

کلام، ربط مسئله ستم بر زنان و «شیوه تولیدی» چیست؟ منظور آواکیان این نیست که ستم بر زن صرفاً یک موضوع اقتصادی است. این ستمی است که در هر لایه از نظام اجتماعی حاکم، عملکرد و جای دارد اما سرچشمه همه این‌ها شیوه تولیدی است. مثلاً به فرهنگ نگاه کنیم و بپرسیم: چرا امروز، ضدیت با فرودستی زن یک فرهنگ قدرتمند و در حال گسترش جهانی است در حالی که مثلاً دو‌بیست سال پیش از این، عموم مردم جهان (زن و مرد) با آن «راحت» بودند و روال عادی روابط اجتماعی به‌شمار می‌رفت؟ تاریخ برده‌داری هم به‌همین صورت است. در دوره‌ای از تاریخ، روابط برده‌داری بسیار «طبیعی» و برخاسته از ضرورت و «ماهیت بشر» قلمداد می‌شد. اما با از بین رفتن شیوه یا روابط تولیدی برده‌داری، فرهنگی در جوامع بشری شکل گرفت و حاکم شد که برده‌داری را غیر قابل تحمل می‌داند و قانون آن را مصداق جرم و جنایت می‌داند. پس، شیوه تولیدی و فرهنگی که توسط آن شکل گرفته، چارچوب کلیه معضلات اجتماعی، یعنی ستمگری‌های اجتماعی است. درک پایه‌ای از این‌که ستم بر زن از کجا آمده و نهایتاً چگونه از بین می‌رود برای اولین بار توسط تئوریسین‌های علم انقلاب کمونیستی، مارکس و انگلس کشف و فرموله شد و در طول تاریخ جنبش کمونیستی درک از آن عمیق‌تر و تکامل یافته‌تر شد. در این زمینه به کار بیشتری نیاز است تا بتوان فهم خود را هم از این موضوع و هم به‌طور کلی، عمیق‌تر کرد. اما یک درک پایه‌ای از این مسئله توسط علم کمونیسم بنیان‌گذاری شده و تکامل یافته است.

فقدان آگاهی از این درک پایه‌ای و عدم حضور آن به عنوان قطب راهنما در جنبش‌های زنان، این جنبش‌ها را اسیر همان سیستمی کرده است که ستم بر زن را تولید می‌کند. اما چنین اسارتی، فقط ناشی از فقدان آگاهی نیست. این معضل، پایه طبقاتی دارد. زنان طبقات بورژوا و خرده‌بورژوا نیز تحت ستم هستند و به این ستم واکنش نشان می‌دهند. اما طبق جهان‌بینی طبقاتی خود به این ستم واکنش نشان می‌دهند و در نهایت می‌خواهند معضل ستم بر زن را در چارچوب همان شیوه تولیدی سرمایه‌داری و فرهنگی که توسط آن شکل می‌گیرد، حل کنند. اما این امری غیر ممکن است. آن‌ها به‌جای تلاش برای اثبات باورشان (این‌که گویا در چارچوب همین سیستم معضل ستم بر زن را می‌توانند حل کنند) اغلب اوقات، افق‌های تنگ خود را در یاره‌های ضد کمونیستی بسته‌بندی می‌کنند زیرا کمونیسم را تهدیدی برای افق‌های کوتاهشان در رابطه با مسئله ستم بر زن می‌بینند.

رفیق آواکیان پلمیک مهمی علیه گرایش‌های ضد کمونیستی در جنبش زنان می‌کند که باید به آن توجه زیادی کرد. وی گزارشی را نقل می‌کند که در آن نوشته شده: «رفته بودم به یکی از کلاس‌های مطالعات جنسیتی و استاد می‌گفت که در مانیفست کمونیست درباره زنان صحبت نشده؛ بنابراین ما به یک سند دیگر احتیاج داریم.» آواکیان جواب می‌دهد: «اصلاً تو مانیفست کمونیست را خوانده‌ای که این حرف را می‌زنی؟ مانیفست کمونیست بیانیه‌ای در مورد ستم بر زنان نیست. اما موضع خیلی رادیکالی در مورد آن دارد و از جمله فراخوان نابودی خانواده را می‌دهد. بنابراین، بله در مورد ستم بر زن حرف زده است... انگلس یک کتاب کامل به نام «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» نوشت که در آن به تفصیل به مسئله ستم بر زن و راه‌های پایان بخشیدن به آن پرداخت.»

آواکیان در ادامه می‌گوید: «واقعاً کلی حرف‌های مزخرف زده می‌شود و بی‌جواب می‌ماند... این متد قابل قبول نیست که حرف‌های استاد مطالعات جنسیتی‌تان را تکرار کنید چون به احتمال زیاد دنبال چیز دیگری است و انقلاب واقعی نمی‌خواهد. برای همین هست که به تو می‌گوید مانیفست کمونیست خوب نیست و دور و برش نچرخ. تو هم نباید چشم‌پسته این جور حرف‌ها را قبول کنی. ملت باید تفکر انتقادی داشته باشند. ما باید تفکر انتقادی داشته باشیم و باید با آدم‌ها مبارزه کنیم که آن‌ها هم تفکر انتقادی داشته باشند. چه با ما موافق باشند؛ چه نباشند.»^۴

شماره آینده: تضادهای بنیادین و قوای محرکه سرمایه‌داری

«آتش»

پانوش:

۱- آواکیان. از طریق کدام شیوه تولیدی؟ فصل اول از کتاب کمونیسم نوین

۲- همان‌جا

۳- آواکیان. آیا این سیستم می‌تواند ستم بر زنان را از بین ببرد و یا بدون ستم بر زنان به‌پیش رود؟ یک سوال پایه‌ای و یک رویکرد علمی به این پاسخ. نشریه انقلاب شماره ۳۹۸ آگوست ۲۰۱۵.

۴- مارکس، انگلس. مانیفست کمونیست

۵- آواکیان. از طریق کدام شیوه تولیدی؟ فصل اول از کتاب کمونیسم نوین